**باب دهم - لوح مبارک ملاح القدس**

قوله تعالی :

**هو العزیز المحبوب**

ان یا ملاح القدس فاحضر سفینة البقاء فی ملأ الاعلی فسبحان ربی الابهی ثم امسکه علی بحر القدم ببدیع من الاسماء فسبحان ربی الابهی ثم ارکب علیها هیاکل الروح باسم الله العلی الاعلی فسبحان ربی الابهی اذا فاطلق زمام الفلک لیجری علی قلزم الکبریاء لیصل اهلها الی مواقع القرب فی مکمن البقاء فسبحان ربی الابهی و اذا وصلتهم الی شاطئ القدس ساحل بحر الحمراء فسبحان ربی الابهی اذا فاخرجهم عن الفلک فی هذا المقام الالطف الاخفی فسبحان ربی الابهی و هذا مقام الذی فیه تجلی الله بنار الجمال فی سدرة البقاء فسبحان ربی الابهی و فیه خلعوا هیاکل الامر نعل النفس و الهوی فسبحان ربی الابهی و فیه یطوف موسی العز بجنود البقاء فسبحان ربی الابهی و هذا مقام الذی خرج فیه ید الله عن رداء الکبریاء فسبحان ربی الابهی و هذا مقام الذی لن یحرک فیه سفینة الامر و لو یقرء علیها کل الاسماء فسبحان ربی الابهی اذا یا ملاح القدس علم اهل السفینة ما علمناک خلف حجبات العماء فسبحان ربی الابهی لئلا یعطلون فی وادی الکثیب البیضاء فسبحان ربی الابهی و یطیرون بجناحین الروح الی مقام الذی قدسه الله عن الذکر فی ممالک الانشاء فسبحان ربی الابهی و یتحرکون فی الهواء کطیور القرب فی جبروت اللقاء فسبحان ربی الابهی و یطلعون بالاسرار فی لجج الانوار فسبحان ربی الابهی و انقطعوا منازل التحدید حتی وصلوا الی مقام التوحید فی مرکز الهدی فسبحان ربی الابهی و ارادوا ان یصعدوا الی مقام الذی جعله الله فوق مراتبهم اذا اطردهم شهاب الدری من سکان ملکوت اللقاء فسبحان ربی الابهی و سمعوا لحن الکبریاء عن وراء سرادق الغیب فی مکمن السناء فسبحان ربی الابهی بان یا ملائکة الحفظ ان ارجعوا هؤلاء الی مواقعهم فی ناسوت الانشاء فسبحان ربی الابهی لانهم ارادوا ان یطیروا فی هواء الذی ما طارت فیه اجنحة الورقاء فسبحان ربی الابهی و لن یحرک فیه سفائن الظنون و لا افئدة اولی النهی فسبحان ربی الابهی اذا اخرجت حوریة الروح رأسها عن غرفات الاعلی فسبحان ربی الابهی و اشارت بطرف حاجبها الی ملأ القدساء فسبحان ربی الابهی و اشرقت انوار جبینها من الارض الی السماء فسبحان ربی الابهی و وقع اشراق الجمال علی اهل الارض و التراب اذا اهتزت هیاکل الوجود عن قبور الفناء فسبحان ربی الابهی ثم نادت بلحن الذی ما سمعه اذن السمع فی ازل القدماء فسبحان ربی الابهی و قالت تالله من لم یکن فی قلبه روائح الحب من الفتی العراقی النوراء فسبحان ربی الابهی لن یقدران یصعد الی رفرف الهاء فی هذا الجبروت القصوی فسبحان ربی الابهی اذا امرت جاریة من جواریها الاحلی فسبحان ربی الابهی فقالت انزلی من قصور البقاء علی هیکل الشمس فی هذا الفضاء فسبحان ربی الابهی ثم التفتی الیهم فیما اسروه فی سرائر سرهم الاخفی فسبحان ربی الابهی فان وجدت روائح القمیص عن غلام الذی ستر فی سرادق النور من ایادی الاشقیاء فسبحان ربی الابهی اذا صیحی فی نفسک لیطلع بذلک کل من سکن فی غرفات الفردوس من هیاکل الغناء فسبحان ربی الابهی و ینزلن کلهم عن غرف البقاء فسبحان ربی الابهی و یقبلن ارجلهم و ایدیهم لما طاروا فی هواء الوفاء فسبحان ربی الابهی و لعل یجدن روائح المحبوب عن قمیص هؤلاء فسبحان ربی الابهی اذا اشرقت حوریة القرب عن افق الغرفات کاشراق وجه الغلام عن افق الرداء فسبحان ربی الابهی و نزلت بطراز اشرقت السموات و ما فیها فسبحان ربی الابهی و حرکت فی الهواء اذا عطرت کل الاشیاء فی اراضی القدس و السناء فسبحان ربی الابهی فلما بلغت الی المقام قامت کخط الاستواء فی قطب البداء فسبحان ربی الابهی ثم استنشقت منهم فی زمان الذی ما یجری علیه حکم الابتداء و لا ذکر الانتهاء فسبحان ربی الابهی و ما وجدت منهم ما ارادت و هذا من قصص العجباء فسبحان ربی الابهی ثم صاحت و ضجت و رجعت الی مقامها فی قصرها الحمراء فسبحان ربی الابهی ثم تکلمت بکلمة سریة تحت لسانها الروحی فسبحان ربی الابهی و نادت بین ملأ الاعلی و حوریات البقاء فسبحان ربی الابهی تالله ما وجدت من هؤلاء المدعین من نسمات الوفاء فسبحان ربی الابهی و تالله بقی الغلام فی ارض الغربة وحیدا فریدا بین ایادی الفسقاء فسبحان ربی فی لاهوت الحزناء و بعد ذلک صرخت فی نفسها بصریخ الذی اصرخت و تزلزلت اهل ملأ الاعلی فسبحان ربی الذی تردی برداء السوداء و وقعت علی التراب و ماتت کانها دعیت و اجابت من دعاها فی لاهوت العماء فسبحان من خلقها من جوهر الحیاء فسبحان ربی الابهی اذا خرجن عن الغرفات حوریات ما وقعت علی جمالهن عیون احد من اهل جنان الاسناء فسبحان ربی الابهی و جمعن علیها و وجدن جسدها مطروحة علی التراب الغبراء فسبحان ربنا الاعلی فلما شهدن حالها و علمن حرفا من قصص الغلام عررن رؤوسهن و شققن ثیابهن و لطمن علی وجوههن و بدلن عیشهن و بکین بعیونهن و ضربن بایدیهن علی خدودهن و هذا من مصائب الخفی الاخفی فسبحان ربنا العلی الاعلی”

**هو العجمی الفارسی العراقی**

چون اهل فلک الهی باذن ملاح قدسی در سفینه قدمی باسمی از اسماء تشبث نموده بر بحر اسماء روان گشتند و قطع مراحل تحدید نمودند که شاید بیمن همت سلطان تفرید به شاطی توحید در آیند و از جام تجرید بنوشند باری باعانت ربانی آن فلک صمدانی بر آب حکمت روحانی حرکت مینمود و سیر میفرمود تا بمقامی رسیدند که اسم ساکن از مجری سبقت گرفت و غالب شد لذا سفینه روح سکون یافت و از حرکت ممنوع گشت در اینوقت حکم محکم ربانی از سماء قدس لا یزالی نازل شد و ملاح بقا مأمور گشت که حرفی از کلمه اخفی بر اهل فلک تعلیم فرماید تا باعانت غیبی از وادی حیرت نفسانی بگذرند و بفضای با فزای وحدت روحانی در آیند و بقاف بقای جان و لقای حضرت جانان واصل شوند و چون اهل کشتی بکلمه دوست معنوی فائز گشتند فی الفور پر معنی گشودند و در هوای قدسی پرواز نمودند و بفضل الهی و رحمت سبحانی از عقبات نفس و هوی و درکات غفلت و عمی گذشتند و در اینوقت نسائم رضوان از مکمن رحمان بر هیاکلشان وزید و بعد از طیران در هوای قرب الهی و سیر مقامات معنوی در محل امن و امان و منتهی وطن عاشقان نزول نمودند و سکان اینمقام بخدمت و احسان قیام نمودند و در اینوقت غلمان باقی و ساقی قدسی خمر یاقوتی ابذال فرمود بقسمی سکر خمر معارف الهیه و کأس حکمت صمدانیه جذب و وله آورد که از هستی خود و موجودات رستند و بجمال دوست دل بستند و قرنها و عهدها در آنمقام خوش روحانی و گلزار قدس رحمانی با کمال فرح و انبساط مسکن و مقر داشتند تا آنکه نسائم امتحان سبحانی و اریاح افتتان سلطانی از سبای امر لا یزالی بوزید تا آنکه بجمال ساقی اشتغال نموده و از وجه باقی غفلت نمودند بقسمیکه ظل را شمس و اشباح را نور انگاشتند و قصد معارج اسم اعظم نمودند که در آن هوا طیران نمایند و بآن مقعد و محل وارد شوند و چون عروج نمودند صرافان الهی با محک قدسی بامر مبرم ربانی بر ایشان نازل شدند و چون اریاح غلام معنوی استشمام ننمودند جمیع را منع نمودند و بعد واقع شد آنچه در لوح محفوظ مسطور گشت پس ای ساکنان بساط حب الهی و ای شاربان خمر رحمت صمدانی قرب جمال دوست را بدو جهان تبدیل ننمائید و از لقای او بلقای ساقی نپردازید و از خمر علم و حکمت او بخمر جهل و غفلت دل مبندید لب محل ذکر محبوبست او را بآب کثیف نیالائید و دل منزل اسرار باقی است او را بتوجه اشیاء فانی مشغول ندارید آب حیات از کوثر جمال سبحان جوئید نه از مظاهر شیطان باری این غلام فانی در منتهی مقام حب دوستان الهی را ببدایع نصح احدیه و جواهر حکمت سلطان صمدیه متذکر مینماید که شاید نفسی قد مردی و مردانگی علم نماید و از قمیص غفلت و شهوت بیرون آید و چون جمال منیر دوست پاک و منیر و مقدس در ارض حب و انقطاع و ود و ارتفاع سیر نماید اقلا اینقدر از انوار صبح جبین و ظهور یوم مبین اخذ نمایند که ظاهر و باطن خود را متحد نمایند از علو تجرید و سمو توحید و تنزیه کبری و تقدیس عظمی گذشتیم حال سعی بلیغ و اهتمام منیع نمایند که اسرار باطن مخالف اعمال ظاهر و افعال ظاهر معارض اسرار باطن نباشد از انفاق جان در سبیل جانان گذشتیم بانفاق عدل و انصاف بر نفوس خود قیام نمائید آخر یعنی قمیص حرص و آمال نفسانی از ثوب تقدیس رحمانی ترجیح میدهید و نغمهء عندلیب بقا را بصوت منکر فنا از اهل بغی و بغضا مبادله میکنید؟ فبئس ما انتم تستبدلون انا لله و انا الیه راجعون انشاء الله امیدواریم که هیاکل عز باقی بطراز قدسی و شئون الهی چون شمس صمدی روشن و لطیف و پاک و طاهر ظاهر شوند لیس هذا علی الله بعزیز” انتهی